

کشمکش

اعراب و اسرائیل و موعظه‌های زیانبار کارتر

خاورمیانه چاپ می‌کند» (۲۰ آوریل ۱۹۸۷)؛ یعنی که چندان جدیش نباید گرفت و مطلب یا سیاست و رهافت تازه‌ای عرضه نمی‌کند؛ یعنی که همچون حرفها و اقدامات گذشته کارتر، چیزی جز رشته‌ای از موعظه‌های ساده‌انکارانه و ظاهرا «خیر-خواهانه» نیست. اما موعظه و خیرخواهی‌های سطحی کجا و دیپلماسی پیچیده و سخت خاورمیانه کجا؟

حال ببینیم که بر اساس همین مقاله آقای کارتر، چگونه تصورات گذشته جهانیان راجع به ایشان تأیید می‌شود، و تجاهل العارفی که ایشان در پشت نقابی از خیر-خواهی دارند، چگونه گمراه کننده و جتا زیانبار به حال کشورهای این منطقه از آب درمی‌آید.

ایشان در مورد الجزایر - یا نخستین کشوری که از آن دیدن کرده‌اند - سخن زیادی ندارند، جز آنکه «فرضی را که مدت زیادی منتظرش بودم به من می‌داد تا از کشوری که... در آزاد کردن گروگانهای آمریکایی در ایران به من کمک کرد... تشکر کنم» و نیز این مطلب که الجزایر می-تواند در حل اختلافات کشورهای خاورمیانه - و از جمله پایان دادن به جنگ ایران و عراق - نقش مهمی بازی کند. از این اظهار امیدواری‌ها در سرتاسر مقاله می-توان سراغ کرد که به آنها خواهیم رسید. به عبارت دیگر، ایشان به جای آنکه چون رجلی سیاسی یا مفسران امور بین‌المللی به کنه قضایا بپردازد و مشکلات واقعی را بشناساند، تنها به اظهار امیدواری و ذکر عبارات موعظه‌وار قناعت می‌کند.

مقصد بعدی ایشان مصر است. در آنجا «جریان شکست آوری از برآمدن دمکراسی

«جیمی کارتر»، رئیس جمهور پیشین آمریکا، ماه گذشته دیداری ۱۶ روزه از پنج کشور الجزایر، مصر، اردن، سوریه، و اسرائیل به عمل آورد و با رهبران آنها درباره مسأله خاورمیانه و امکان تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای رسیدگی به موضوع به گفت و گو پرداخت. کارتر در این سفر ماموریت رسمی نداشت و ظاهرا از سوی «کارتر سنتر» - مرکزی پژوهشی که او و دوستانش در «دانشگاه اموری» شهر آتلانتای ایالت جورجیا برای بزرگداشت نام رئیس‌جمهور پیشین به راه انداخته‌اند - سفر می‌کرد. ظاهرا چون ایشان از کار-شناسان برجسته مسائل خاورمیانه هستند یکی از «مهمترین هدفهای این مرکز را جستجوی راههای برقراری صلح در خاورمیانه» قرار داده‌اند.

اما به راستی که آقای کارتر را باید مصداق کامل عبارت از اینجا رانده و از آنجا مانده دانست. حتا مجله تأیید که ایشان مقاله‌ای درباره سفرش در آن چاپ کرده و قاعداً باید از چاپ نوشته‌ای اختصاصی از یکی از رئیس‌جمهوران پیشین خوشحال و سرفراز باشد، به نحوی بی‌تفاوت با این مقاله برخورد می‌کند و با ذکر مشکلات گذشته و کنونی مربوط به تشکیل کنفرانس بین‌المللی، در همان مقدمه کوتاه مجله پنبه مقاله را می‌زند. تأیید که برای مقالات افرادی چون وزیران پیشین خارجه آمریکا، اگر نه تمام روی جلد دست کم بخشی از روی جلد را به تبلیغ آنها اختصاص می-دهد - رئیس‌جمهوران پیشین که جای خود دارند - برای مقاله آقای کارتر نه تنها در روی جلد اشاره‌ای ندارد که در همان مقدمه کوتاه مجله می‌نویسد «این مقاله را صرفاً برای برانگیختن بحثهای مربوط به دیپلماسی

دیدم... همه خود را برای انتخابات عمومی آماده می‌کردند... به بی‌سازمانی آزادی بی-سابقه‌ای داده شده بود... البته برقراری دمکراسی در یک کشور به نفس خود چیز مثبتی است، اما آدم از یک تحلیلگر وارد انتظار دارد که ژرفای این فرآیند و بخت به تحقق پیوستن آن را در کشوری چون مصر تشریح کند و دست کم متذکر انگیزه‌های حسنی مبارک بشود. تمام دنیا می‌داند که چون مبارک، به تجویز صندوق بین‌المللی پول، در صدد از میان برداشتن سوبسیدهاست، و این کار احتمال دارد که دوباره ملت مصر را برآشوبد، با استقرار یک دمکراسی محدود و نیم‌بند می‌خواهد همه را در انجام برنامه‌های دردناک ریاضت اقتصادی شریک کند. و گرنه در شرایطی که تمام روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌ها دولتی هستند، و با محدودیتی که برای برخی از گروههای سیاسی، اعم از چپ و راست، در نظر گرفته شده است، چگونه می‌توان از «برآمدن دمکراسی» صحبت کرد. منظور این است که آقای کارتر، برخلاف حدافلی که از رجال یا تحلیلگران وارد انتظار می-رود، تنها به ظواهر امور بسنده می‌کند، و به همین اعتبار، موعظه‌های ایشان نه تنها بر آگاهیهایی شنوندگان نمی‌افزاید که آنها را گمراه می‌کند.

ایشان تنها متذکر یک نکته جدی و قابل توجه می‌شود، اما به سرعت و سطحی از آن می‌گذرد: «هرچند بنا به یک نظر-سنجی خصوصی، بیش از ۸۰ درصد از مردم مصر از قرارداد صلح مصر و اسرائیل حمایت می‌کنند، بسیاری از مصریان بر آن اند که بدون محدودیتهای ناشی از این قرارداد، چه بسا که تجاوز فاجعه آمیز اسرائیل به لبنان اتفاق نمی‌افتاد.»

حال می‌رسیم به بخشهای دقیق‌تری که مستقیماً با کشمکش اعراب و اسرائیل ارتباط دارند. «هرچند من به عنوان یک شهروند عادی سفر می‌کردم، بخشهای من با حافظ اسد در دمشق بیش از پیش حالتی از گفت و گوهایی نیمه رسمی به خود گرفت، به خصوص که از اکتبر گذشته ما سفیری در دمشق نداشته‌ایم.» مثل اینکه اگر ایشان ساده‌انگار است مقامات سوری هم باید چنین باشند و درنهایت که ایشان طبقاً گزارش مشروح سفر و مذاکرات خود را به کاخ سفید یا وزارت خارجه آمریکا خواهد داد. «اسد به من اجازه داد که حمایت وی از فکر تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی و آمادگی سوریه برای شرکت در آن را اعلام کنم... او را از این لحاظ بسیار انعطاف پذیر دیدم... که با موضعگیری های پیشین او... بسیار تفاوت داشت.» جای شکفتی است که آقای کارتر از

«انعطاف‌پذیری» های گذشته خبر نداشته باشند. اگر تجاهل العارف نمی‌فرمایند باید به ایشان یادآوری کرد که این انعطاف-پذیری‌ها از زمان ناصر رئیس جمهوری فقید مصر آغاز شد. او در فوریه ۱۹۷۰ اعلام کرد که «اگر اسرائیل از مناطق اشغالی عقب بنشیند و به راه حلی برای مشکل آوارگان فلسطینی گردن نهد، صلح میان اعراب و اسرائیل، و از جمله برقراری مناسبات اقتصادی و سیاسی بین آنها، امکان‌پذیر خواهد بود» (لوهوند، ۱۹ فوریه ۱۹۷۰). از موضعگیری‌های بعدی مصر سادات و اردن هاشمی درمی‌گذریم، اما در ارتباط با سوریه باید گفت که این کشور، دست‌کم از ۱۹۷۶، به مواضعی انعطاف‌پذیر روی کرده است. اگر از قطعنامه‌های پیشین سازمان ملل هم که سوریه به صورتی آنها را پذیرفته بود بگذریم، باید به قطعنامه ژانویه ۱۹۷۶ این سازمان اشاره کنیم که خواستار راه حلی منطبق بر مرزهای ۱۹۶۷ بود تا همراه با «اقدامات لازم... حاکمیت، تمامیت ارضی، و استقلال سیاسی تمام کشورهای منطقه... تضمین شود.» سوریه به همراه مصر و اردن، این قطعنامه را پذیرفت، اما آمریکا (در نخستین ماه حکومت کارتر) آن را رد کرد (جرزالم پست، ۱۳ نوامبر ۱۹۸۱). حدود دو سال بعد نیز (باز در زمان حکومت کارتر) مصر و سوریه و اردن به آمریکا اطلاع دادند که حاضرند به عنوان بخشی از یک راه حل جامع برای مشکل خاورمیانه، با اسرائیل قرارداد صلح ببندند (نیویورک تایمز، ۲۱ اوت ۱۹۷۷). در اوت ۱۹۸۱ نیز که «طرح فهد» پیشنهاد شد و در «کنفرانس فاس» که در همان سال برای بررسی این طرح تشکیل گردید، اسد از این طرح که مطابق آن اسرائیل به رسمیت شناخته می‌شد حمایت کرد. در واقع اسد تا بدانجا انعطاف‌پذیری نشان داد که اجازه داد عبدالحلیم خدام، نماینده او در کنفرانس، اعلام کند: «مخالفت دیرین اسد با موجودیت اسرائیل بیشتر موضوعی استراتژیکی است. اگر اعراب به طور ضمنی اسرائیل را بشناسند، دیگر چه انگیزه‌ای آن دولت را به تخلیه نواحی اشغالی و شناسایی حق خودمختاری فلسطینی‌ها و خواهد داشت؟» (ژرس، امید و پیشداوری، تالیف هرمز همایون‌پور، به نقل از تایم موز ۷ دسامبر ۱۹۸۱). از این نمونه‌ها فراوان می‌توان آورد، اما نکته در این است که درپایم تجاهل‌العارف‌آقای کارتر چه حکمتی دارد.

و اما در اردن، «هم اسد و هم مبارک مایل‌اند که ملک حسین در نقش سخنگوی اصلی اعراب در برگراری کنفرانس بین-المللی خاورمیانه ظاهر شود. من دریافتم که



اردن نیز مایل است، ضمن تردستی در روابطش با ساف و ساکنان کرانه باختری و «اریکه غزه و دیگر عربها، چنین نقشی برعهده گیرد... معلوم نیست چرا تردستی؟ اگر فلسطینی‌ها دیگر ملک حسین را به عنوان نماینده خود قبول ندارند، چرا باید به تردستی متوسل شد؟ آیا نه این است که می‌خواهند اردن را به هر صورتی به میان معرکه هل دهند تا به این ترتیب آن چیزی که فلسطینی‌ها می‌خواهند و اسرائیل از آن طفره می‌زند - یعنی ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی - منتفی شود؟ اگر خود آقای کارتر می‌نویسد: «در گفت و گوهایی فشرده‌ام با رهبران فلسطینی... سرخوردگی شدید آنها از گستردگی پیشرفت کار را دریافتم... و به رغم فراجتی فلسطینی‌ها از رهبران داخل مناطق اشغالی و بیرون از آن... متوجه حمایت کامل و تمام عیار آنها از رهبری مناف صدمم که به عنوان تنها نماینده مشروع خود قبول دارند...»، چرا باید برای چپاندن اردن به عنوان نماینده فلسطینی‌ها کوشش کرد؟ و چرا باید هم آمریکا و هم اسرائیل به بهانه‌های مختلف از مذاکره با این «تنها نماینده مشروع» فلسطینی‌ها سر باز زنند (می‌دانید که این سیاست را کیسینجر پایه گذاشت، کارتر ادامه داد، و اکنون نیز ریگان ادامه می‌دهد).

در عین حال، پامنه‌ترین بخش ماجرا - در ارتباط با تشکیل کنفرانس بین‌المللی و ساده‌انگاری یا دورویی کارتر - به اسرائیل مربوط می‌شود. ایشان می‌نویسد: «مقامات دولتی اسرائیل، از لحاظ برخورد با مسأله تشکیل کنفرانس صلح بین‌المللی، گرفتار دو دستگی شدیدی هستند. رهبران حزب

کارگر، شامل یرز وزیر خارجه، رایسن وزیر دفاع، عزیز وایزن وزیر مشاور، و ابا ابان وزیر خارجه پیشین، از این فکر جانبداری کرده‌اند، اما رهبران لیکود با آن مخالفت می‌ورزند.» نخست باید ببینیم که هدف از تشکیل این کنفرانس چیست؟ برآوردن خواسته فلسطینی‌ها و حل قطعی مشکل، یا انجام خواسته‌های اسرائیل و گش دادن ماجرا؟ صورت دوم که در واقع کنفرانس نمی‌خواهد. اسرائیل دارد کار خودش را می‌کند و کشمکش هم ادامه دارد. اما اگر شکلی از صورت اول را در نظر داشته باشیم، آن گاه باید دید موافقت رهبران حزب کارگر چه معنایی دارد؟ نخست آنکه، در ژانویه ۱۹۷۶، یکی از «مبن رهبران که بر مسند نخست‌وزیری تکیه داشت (اسحاق رایبن)، اعلام کرد که حتی اگر ساف اسرائیل را به رسمیت بشناسد و تروریسم را محکوم کند، اسرائیل هرگز با فلسطینی‌ها درباره مسائل سیاسی گفت و گو نخواهد کرد (مثلث سرنوشت، اثر توم چامسکی). دوم آنکه، همین شخص در ۱۹۷۷ اعلام داشت که «اگر اسرائیل با گفت و گو با هر عنصر فلسطینی موافقت کند، این امر پایه‌ای خواهد گذاشت برای ایجاد کشور نالتی میان اردن و اسرائیل. در حالی که اسرائیل هرگز چنین مطلبی را نخواهد پذیرفت... من دوباره با تاکید، روشنی و قاطعیت تکرار می‌کنم: چنین کشوری ایجاد نخواهد شد...» از آن زمان تاکنون، نه حزب کارگر و نه هیچ‌یک از رهبران آن، سخن صریحی در مخالفت با این حرفها بر زبان نیاورده‌اند. بنابراین، معلوم نیست وقتی اسرائیل با دو عنصر اصلی برانگیزنده فکر تشکیل کنفرانس بین‌المللی - یعنی گفت و گو با فلسطینی‌ها

و تشکیل احتمالی دولت مستقل فلسطین - مخالف است، «جانبداری رهبران حزب کارگر از تشکیل این کنفرانس» چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

نکته آن است که صرف نظر از دلایل تاریخی - مذهبی - امنیتی، اسرائیل انگیزه‌های دیگری نیز برای تخلیه نکردن مناطق اشغالی و مخالفت با تشکیل دولت فلسطین می‌تواند داشته باشد، و این چیزی است که آقای کارتر اساساً نادیده می‌گیرد. یکی از پژوهشگران «مرکز پژوهشهای استراتژیکی» دانشگاه تل‌آویو بر این اعتقاد است که «در حال حاضر، بخشهای مهمی از اقتصاد اسرائیل، بدون نیروی انسانی فراهم شده از کرانه باختری و باریکه غزه قادر به فعالیت نیست، و از آن جمله، بخشهای جهانگردی، ساختمانی و قا حدودی کشاورزی». به علاوه، اسرائیل سالانه حدود ۶۰۰ میلیون دلار به نواحی اشغالی کالا صادر می‌کند. خود این مناطق نیز حدود سالانه ۱۰۰ میلیون دلار فرآورده‌های کشاورزی به اردن و کشورهای حوزه خلیج فارس صادر می‌کنند. جهانگردان کرانه باختری نیز همه ساله حدود ۵۰۰ میلیون دلار در اسرائیل خرج می‌کنند. گذشته از اینها، اسرائیل اکنون به شدت به منابع آب کرانه باختری وابسته شده است، ماده‌ای که در خاورمیانه اهمیت کمتری از نفت ندارد. بنا به برآورد، اکنون حدود ۱۰٪ از آب‌ورد نیاز اسرائیل از کرانه باختری تامین می‌شود (مثلث سرنوشته). گو اینکه البته می‌شود برای تمام این مشکلات در



کنفرانس بین‌المللی یا در گفت و گوها و قراردادهای دوجانبه و چند جانبه پس از آن راه حل پیدا کرد، اما تا زمانی که اسرائیل با اصل ماجرا - یعنی گفت و گو با فلسطینی‌ها و تشکیل احتمالی دولت مستقل فلسطین - مخالفت می‌ورزد، معلوم نیست که خوشبینی و امیدواری آقای کارتر را به چه چیز باید تعبیر کرد.

ایشان می‌نویسند که «موفقیت جزئی» کنفرانس کمپ دیوید و موافقتنامه‌های آن می‌تواند نمونه و الگویی باشد برای تشکیل کنفرانس صلح بین‌المللی. دو نکته: نخست آنکه، اگر هدف از کمپ دیوید یافتن «راه حل جامعی» برای مشکل خاورمیانه بود، چگونه می‌توان وقتی اصل مشکل برجا باقی مانده و به قول خود ایشان «جوانان کرانه باختری تاب تحمل را از دست داده‌اند و با سربازان اسرائیلی به مخالفت برخاسته‌اند»، به صرف آنکه مصر با صلح با اسرائیل از درگیری در ماجرا شانه خالی کرده، تجربه کمپ دیوید را تا حدودی کامیاب دانست؟ آیا با قوت بیشتری نمی‌توان استدلال کرد که چون کمپ دیوید نه تنها اصل مشکل را حل نکرد بلکه داستان را به مسیر دیگری انداخت و تخم دشمنی و زهر و کین و خشونت سرکوب شده را برای سالها و نسل اندر نسل در بخشهایی از خاورمیانه عربی تشدید کرد، درست برعکس، از هدف خود به کلی دور افتاد؟ دیگر آنکه، وقتی سایر روس و نس، وزیر خارجه کارتر، نخستین کسی بود که به سوریه و کشورهای دیگر حمله کرد و هشدار داد که تشکیل کنفرانس بین‌المللی چه بسا اساساً ضروری نباشد (ترس، امید و پیشداوری، به نقل از نیویوریک مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۷۷)، چگونه می‌توان دلسوزیهای آقای کارتر برای تشکیل این کنفرانس را صادقانه دانست و به جد گرفت؟

انتشارات و کتابفروشی رودکی منتشر می‌کند:

- فلسفه هنر و ادبیات شامل، متون نقد ادبی از: افلاطون، کانت، هگل، نیچه، بودلر و دیگران. ترجمه رضا سید حسینی
- زندگی تولستوی، نوشته رومن رولان. ترجمه دکتر علی اصغر خیرمزاده
- مادران باید بدانند، تألیف دکتر ایرج فرزانه ارومیه: انتشارات و کتابفروشی رودکی

بزودی منتشر می‌شود



گردباد شور جنون

تحقیقی در سبک هندی

واحوال و اشعار کلیم کاشانی

شمس لنگرودی

